

فصل ۷

ادبیات داستانی

درس چهاردهم: سی مرغ و سیمرغ / گنج حکمت (کلان تر و اولی تر)

درس شانزدهم: کباب غاز / روان خوانی (ارمیا)

درس چهاردهم: سی مرغ و سیمرغ

۱. مجمع: جای جمع شدن، مجلس، محفل، انجمن (مجمعی کردند: در جایی جمع شدند، جلسه‌ای تشکیل دادند). / ۲. مرغان: پرندگان، نماد انسانها، سالکان راه عشق / ۳. نهان: پنهان (آشکارا و نهان: مجاز از همه)

مجمعی کردند مرغان جهان آنچه بودند آشکارا و نهان

معنی: همه پرندگان دنیا، چه آنهایی که شناخته شده بودند و چه آنهایی که ناشناخته بودند، همگی جلسه‌ای تشکیل دادند و دور هم جمع شدند.
آرایه: جناس: جهان و نهان / تضاد: آشکارا و نهان

۱. جمله: همه، همگی / ۲. شهر: مجاز از سرزمین، کشور / ۳. شهریار: بزرگ‌تر شهر، پادشاه، شاه /

جمله گفتند این زمان در روزگار نیست خالی هیچ شهر از شهریار

معنی: همه پرندگان گفتند: اکنون در این روزگار هیچ سرزمینی بدون شاه و رهبر نیست.
مفهوم: ضرورت وجود رهبر و راهنما برای همه

آرایه و دستور: تضاد: جمله و هیچ / واژه دوتلفظی: روزگار / ترکیب‌های وصفی: این زمان – هیچ شهر / شیوه عادی (زبان معیار) بیت: جمله گفتند: این زمان در روزگار هیچ شهر از شهریار خالی نیست / مفعول جمله اول: کل بیت بعد از «گفتند»

۱. چون: اینجا به معنی «چگونه و چطور» و از نظر دستوری قید پرسش است. / ۲. اقلیم: کشور، مملکت، سرزمین (اقلیم ما را شاه نیست: برای اقلیم ما شاه نیست، «را»ی متممی؛ البته در اصل رای مالکیت است: اقلیم ما شاه ندارد). / ۳. راه نیست: جایز نیست، درست نیست. (کنایه)

چون بود اقلیم ما را شاه نیست؟ بیش ازین بی‌شاه بودن راه نیست

معنی: چرا سرزمین ما شاه ندارد؟ (باید کشور ما شاه داشته باشد!) بیشتر از این بدون شاه بودن درست نیست.

مفهوم: ضرورت وجود رهبر و راهنما برای همه

آرایه: جناس: شاه و راه – راه و را / تکرار: شاه و نیست / استفهام تأکیدی: مصراع اول: باید اقلیم ما شاه داشته باشد!

دستور: دوتلفظی: روزگار / نقش دستوری «شاه» و «راه»: اولی نهاد، دومی مسند (علت این امر به معنی «نیست» در دو مصراع برمی‌گردد)

۱. هدهد: پرندۀ ای با جثه‌ای کوچک و منقاری نوک تیز، شانه به سر، پوپک، نماد انسان کامل و مرشد و رهبر / ۲. افسر: تاج، استعاره از کاکل /

۳. جهان را گشته‌ام: باتجربه هستم (کنایه) / ۴. اکناف*: جمع کَنَف؛ اطراف، کناره‌ها / ۵. گیتی: جهان، دنیا / ۶. پیشوا: رهبر، رئیس، پیشرو

(ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریار است: برای ما پرندگان نیز پیشوا و پادشاهی وجود دارد، رای متممی / البته در اصل رای مالکیت

است: ما پرندگان نیز پیشوا و پادشاهی داریم) / ۷. سیمرغ: پرندۀ افسانۀ ای که بسیار بزرگ بوده و در کوه قاف آشیان داشته است، عنقا، نماد

خداوند / ۸. پس: پشت / ۹. قاف: نام کوه افسانۀ ای که سیمرغ بر فراز آن آشیانه داشته است. نام این کوه در قرآن نیز آمده است. نماد عالم معنا

/ ۱۰. آشیان: آشیانه، لانه / ۱۱. بینش: بینایی، بصیرت / ۱۲. او را: برای او / ۱۳. همتا: نظیر، شریک، برابر / ۱۴. جلال: شکوه، عظمت /

هدهد^۱ که پرندۀ دانایی بود و افسری^۲ بر سر داشت، گفت: «ای یاران، من بیشتر از همه شما جهان را گشته‌ام^۳ و از اطراف و

اکناف^۴ گیتی^۵ آگاهم. ما پرندگان را نیز پیشوا^۶ و شهریار است. من او را می‌شناسم، نامش سیمرغ^۷ است و در پس^۸ کوه قاف^۹،

بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان^{۱۰} دارد. در خرد و بینش^{۱۱} او را^{۱۲} همتایی^{۱۳} نیست؛ از هر چه گمان توان کرد،

زیاتر است. با خردمندی و زیبایی، شکوه و جلالی^{۱۴} بی‌مانند دارد و با خرد و دانش خود آنچه خواهد، تواند. سنجش نیروی

او در توان ما نیست.

دستور: نقش دستوری «پرندگان» در خط دوم: بدل / نقش دستوری «بلندترین کوه روی زمین» در خط سوم: بدل / نقش

دستوری «پیشوا و شهریار» در «ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریار است.»: نهاد (برای ما پرندگان نیز پیشوا و شهریار وجود دارد)

۱. دریابد: درک کند، بفهمد (چه کسی تواند ... دریابد؟: هیچکس نمی تواند ...؛ پرسش انکاری) / ۲. چین: نماد زیبایی / ۳. پر: نماد تجلی خداوند / ۴. نقش و نگار: شکل‌ها و صورت‌های گوناگون و زیبا / ۵. پرتو: نور، روشنی / ۶. مهرورزی: عشق‌ورزی، محبت، اظهار علاقه
چه کسی تواند ذره‌ای از خرد و شکوه و زیبایی او را دریابد؟ سال‌ها پیش نیم شبی از کشور چین^۲ گذشت و پری^۳ از پرهایش بر آن سرزمین افتاد. آن پرچنان زیبا بود که هر که آن را دید، نقشی از آن به خاطر سپرد. این همه نقش و نگار^۴ که در جهان هست، هر یک پرتوی^۵ از آن پر است! شما که خواستار شهریاری هستید، باید او را بجوید و به درگاه او راه یابید و بدو مهرورزی^۶ کنید. لیکن باید بدانید که رفتن بر کوه قاف کار آسانی نیست.»

مفهوم: تجلی خداوند در پدیده‌ها / زیبایی هستی جلوه‌ای از زیبایی الهی است.

۱. شیرمرد: مرد دلیر و بی‌باک (کنایه) / ۲. باید: لازم است / ۳. این ره را: برای این راه (راه عشق) (رای متممی) / ۴. شگرف*: قوی، نیرومند [«شگرف» صفت شیرمرد است: شیرمردی شگرف] / ۵. ره: استعاره از عشق / ۶. دریا: نماد (استعاره) از مشکلات و خطرات / ۷. ژرف: عمیق (ژرف ژرف: بسیار عمیق و دور و دراز، کنایه از مشکلات راه عشق) /

شیرمردی^۱ باید^۲ این ره را^۳ شگرف^۴ زان که ره^۵ دور است و دریا^۶ ژرف^۷ ژرف

معنی: انسان نیرومند و شجاعی برای پیمودن این راه (راه عشق) لازم است؛ زیرا، این راه طولانی و مشکلات و خطرات آن بسیار است.

مفهوم: دشوار بودن راه عشق / پیمودن راه دشوار عشق شایستگی می‌خواهد

آرایه: تشبیه: «شیرمرد» تشبیه درون‌واژه‌ای دارد. / تکرار: ره و ژرف /

دستور: حذف فعل: فعل اسنادی «است» از پایان مصراع دوم به قرینه لفظی حذف شده است / نقش دستوری «ژرف ژرف»: مسند

۱. جملگی: همگی / ۲. مشتاق: آرزومند، خواهان / ۳. نمی‌هراسیم: نمی‌ترسیم / ۴. رو آرد: علاقه‌مند شود، به سوی او برود (کنایه) /
پرنده‌گان چون سخنان هدهد را شنیدند، جملگی^۱ مشتاق^۲ دیدار سیمرغ شدند و همه فریاد برآوردند که ما آماده‌ایم؛ ما از خطرات راه نمی‌هراسیم^۳؛ ما خواستار سیمرغیم!

هدهد گفت: «آری آن که او را شناسد، دوری او را تحمل نتواند کرد و آن که بدو رو آرد^۴، بدو نتواند رسید.»

مفهوم: نه می‌توان از معشوق برید و نه می‌توان به او رسید. / دست‌نیافتنی بودن محبوب

دستور: نقش دستوری «جملگی»: بدل از پرنده‌گان / نقش دستوری «آری»: قید (شبه جمله نیست) / نقش دستوری «مشتاق»: مسند

۱. باز ایستادند: خودداری کردند، منصرف شدند (کنایه) / ۲. زبان به پوزش گشودند: عذرخواهی کردند (زبان: مجاز از دهان - زبان گشودن: کنایه از «سخن گفتن») / ۳. بلبل: عذلیب، هزارستان، نماد انسانهای ظاهربین، نماد کسانی که گرفتار عشق‌های مجازی و زمینی هستند / ۴. گل: نماد معشوق زمینی و مجازی و زیبایی‌های ظاهری و زودگذر / ۵. چگونه می‌توانم...: نمی‌توانم...، پرسش انکاری / ۶. راستان: درستکاران /
اما چون از خطرات راه اندکی بیشتر سخن به میان آورد، برخی از مرغان از همراهی باز ایستادند^۱ و زبان به پوزش گشودند^۲.
بلبل^۳ گفت: «من گرفتار عشق گلم^۴، با این عشق، چگونه می‌توانم^۵ در جست‌وجوی سیمرغ، این سفر پر خطر را بر خود هموار کنم؟»
هدهد به بلبل پاسخ گفت: «مهرورزی تو بر گل کار راستان^۶ و پاکان است؛ اما زیبایی محبوب تو چند روزی بیش نیست.»

مفهوم: کسی که به زیبایی‌های دنیا دل ببندد نمی‌تواند به وصال معشوق نایل آید. / زیبایی‌های دنیوی مجازی و زودگذرند

آرایه: مراعات نظیر: گل و بلبل / تشخیص و استعاره: سخن گفتن بلبل و هدهد /

۱. گل: نماد معشوق زمینی و مجازی و زیبایی ظاهری و زودگذر / ۲. بس: بسیار(قید) / ۳. صاحب جمال: نیکومنظر، زیبارو / ۴. هفته‌ای: مجاز از زمان اندک / ۵. زوال: نابودی، نیستی(گیرد زوال: نابود می‌شود؛ کنایه) /

کل ۱ اگر چه هست بس ۲ صاحب جمال ۳ حسن او در هفته‌ای ۴ گیرد زوال ۵

معنی: اگر چه گل بسیار زیباست؛ اما، زیبایی او در مدت کوتاهی از بین می‌رود.

مفهوم: زیبایی‌های مجازی ناپایدار و فناپذیر هستند.

۱. طاووس: نماد اهل ظاهر، نماد زاهدان و عابدانی که فقط برای پاداش(بهشت)، خدا را ستایش می‌کنند. / ۲. عذر: پوزش، بهانه / ۳. مار: نماد ابلیس و خوی شیطانی / ۴. گلشن: گلستان، گلزار، استعاره از بهشت / ۵. باصفا: خرم(آن گلزار باصفا: استعاره از بهشت) / ۶. بیاسایم: استراحت کنم / ۷. معذور: آن که عذر و بهانه وی پذیرفته باشد، دارای عذر و بهانه(مرا معذور دارد: عذر مرا بپذیرید) / ۸. جمال: زیبایی / ۹. ذره: نماد کوچکی طاووس ۱ نیز چنین عذر ۲ آورد که من مرغی بهشتی‌ام. روزگاری دراز در بهشت به سر برده‌ام. مار ۳ با من آشنا شد؛ آشنایی با او سبب گردید که مرا از بهشت بیرون کنند. اکنون آرزویی بیش ندارم و آن این است که بدان گلشن ۴ خرم بازگردم و در آن گلزار باصفا ۵ بیاسایم ۶. مرا از این سفر معذور ۷ دارید که مرا با سیمرغ کاری نیست.

هدهد پاسخ گفت: «بهشت جایگاهی خرم و زیباست؛ اما زیبایی بهشت نیز پرتوی از جمال ۸ سیمرغ است. بهشت در برابر سیمرغ چون ذره ۹ در برابر خورشید است.»

مفهوم: رسیدن به بهشت نهایت آرزوی برخی سالکان است / زیبایی بهشت جلوه‌ای از معشوق حقیقی است / رسیدن به خدا مهم‌تر از بهشت است **آرایه:** تلمیح: اشاره به بهشتی بودن طاووس و رانده شدن حضرت آدم از بهشت / مراعات نظیر: طاووس، بهشت، مار – پرتو و خورشید / تشبیه: بهشت به ذره – سیمرغ به خورشید – زیبایی بهشت به پرتو / تضاد: ذره و خورشید / استعاره: سیمرغ مثل [خورشیدی] است که پرتو دارد. **دستور:** نقش دستوری «بهشتی»: صفت / نقش دستوری «معذور»: مسند (دارید = گردانید) / نقش دستوری «کار»: نهاد

۱. داند: بتواند(دانستن؛ توانستن – داند گفت: بتواند بگوید) / ۲. خورشید: نماد عظمت، استعاره از خداوند(راز گفتن با کسی: کنایه از دوستی و همدمی) / ۳. کی تواند ماند؟: نمی‌تواند بماند، پرسش انکاری / ۴. ذره: نماد کوچکی، استعاره از بهشت / ۵. باز ماندن: کنایه از نرسیدن /

هر که داند ۱ گفت با خورشید ۲ راز کی تواند ماند ۳ با یک ذره ۴ باز ۵؟

معنی: هرکس بتواند به معشوق حقیقی (خدا) نزدیک شود و با او ارتباط برقرار کند؛ هرگز به خاطر چیزهای کوچک(بهشت) از او غافل نمی‌شود.

مفهوم: عشق خداوند از همه چیز بالاتر و برتر است / ترجیح اصل بر فرع / چون که صد آمد، نود هم پیش ماست /

آرایه: جناس: با و باز – راز و باز – داند و ماند / تضاد: ذره و خورشید(در اینجا) /

۱. باز: پرنده‌ای شکاری، نماد مردم درباری و افرادی که دلبسته و مغرور قدرت و مقام هستند / ۲. شست: انگشت بزرگ و پهن دست یا پا /

۳. دست شاهان: نماد پُست و مقام / ۴. بگذارم: رها کنم / ۵. بیابان‌های بی‌آب و علف: استعاره از سختی‌های راه عشق و عرفان

آنگاه باز ۱ شکاری که شاهان او را روی شست ۲ می‌نشانند و با خویشتن به شکار می‌برند، چنین گفت: «من بسیار کوشیده‌ام تا روی دست شاهان ۳ جا گرفته‌ام. پیوسته با آنان بوده‌ام و برای آنان شکار کرده‌ام. چه جای آن است که من دست شاهان بگذارم ۴

و در بیابان‌های بی‌آب و علف ۵ در جست‌وجوی سیمرغ سرگردان شوم؟ آن به که مرا نیز معذور دارید.»

مفهوم: تعلقات، حجاب بین انسان و معشوق هستند / کسی که به مقام پست و اندک راضی باشد، نمی‌تواند به معشوق برسد / مرد راه عشق نبودن

آرایه و دستور: مراعات نظیر: شست و دست / حذف فعل: آن به [است] در خط آخر / پرسشی انکاری: چه جای آن است؟: درست نیست.

۱. **سربه سر:** پشت سر هم، یکی یکی، همگی (قید است) / ۲. **مُشتی بی خبر:** تعدادی غافل، گروهی ناآگاه (نقش بدل برای مرغان دیگر)

بعد از آن مرغان دیگر سر به سر^۱ / عذرها گفتند مُشتی^۲ بی خبر

معنی: بعد از آن، پرندگان دیگری که یک عده غافل و بی خبر از عشق بودند؛ پشت سر هم (برای نرفتن به دیدار سیمرغ) بهانه‌هایی آوردند.
مفهوم: بهانه‌تراشی سالکان بدون همت

۱. یک یک آنان را: به یک یک آنان (رای متممی) / ۲. **سخن راند:** سخن گفت، بیان کرد / ۳. **شیدا***: عاشق، دلداد / ۴. **دل‌باخته:** شیفته، عاشق، شیدا (کنایه) / ۵. **یک سو نهادند:** کنار گذاشتند. (کنایه) / ۶. **دریاها و بیابان‌ها:** تضاد و استعاره از مشکلات / ۷. **راهبر:** راهنما، پیشوا / ۸. **آنان را رهنمون شود:** آنان را راهنمایی کند، راهنمای آنان شود، «را»ی فک اضافه (رهنمون: رهبر، راهنما، راهنمایی) / ۹. **قضا را:** از قضا، اتفاقاً (قید) / ۱۰. **مرغ:** پرنده، نماد سالک / ۱۱. **هراسناک:** هراس‌انگیز، ترسناک /

اما هدهد دانا یک یک آنان را^۱ پاسخ گفت و عذرشان را رد کرد و چنان از شکوه و خرد و زیبایی سیمرغ سخن راند^۲ که مرغان جملگی شیدا^۳ و دل‌باخته^۴ گشتند؛ بهانه‌ها یک سو نهادند^۵ و خود را آماده ساختند تا در طلب سیمرغ به راه خود ادامه دهند و به کوه قاف سفر کنند. اندیشیدند که در پیمودن راه و در هنگام گذشتن از دریاها و بیابان‌ها^۶ راهبر^۷ و پیشوایی باید داشته باشند. آنگاه برای انتخاب راهبر و پیشوا که در راه آنان را رهنمون شود^۸، قرعه زدند. قضا را^۹ قرعه به نام هدهد افتاد. پس بیش از صد هزار مرغ^{۱۰} به دنباله هدهد به پرواز درآمدند. راه بس دور و دراز و هراسناک^{۱۱} بود، هر چه می‌رفتند، پایان راه پیدا نبود. هدهد به مهربانی به همه جرئت می‌داد؛ اما دشواری‌های راه را پنهان نمی‌ساخت.

مفهوم: نیاز به مرشد و راهنما در پیمودن راه عشق /

۱. **وادی*:** سرزمین، صحرا و بیابان [گفت ما را هفت وادی در ره است: هفت وادی در راه ما است] («را»ی فک اضافه) یا: ما هفت وادی در راه داریم («را»ی مالکیت) / ۲. **درگاه:** بارگاه، کاخ شاهی، آستان / ۳. **وانیامد:** بازنیامد، برگشت / ۴. **این راه:** استعاره از مسیر عشق و سلوک / ۵. **فرسنگ:** فرسخ، واحد مسافت نزدیک شش کیلومتر؛ این جا مجاز از «مسافت»

گفت ما را هفت وادی^۱ در ره است / چون گذشتی هفت وادی، درگاه^۲ است وانیامد^۳ در جهان زین راه^۴، کسی / نیست از فرسنگ^۵ آن آگاه کسی

معنی: هدهد گفت: هفت بیابان (مرحله) در راه ما قرار دارد؛ وقتی از این هفت بیابان عبور کنیم به درگاه سیمرغ (خدایان) می‌رسیم.

کسی در این دنیا از این راه (راه سیر و سلوک) برگشته است؛ بنابراین هیچ کس از مسافت آن خبر ندارد!

مفهوم: برای رسیدن به معشوق مراحل بسیار خطرناکی را باید سپری کرد / برگشت‌ناپذیر بودن راه عشق

وادی اول [طلب]

۱. **فروآیی:** وارد شوی، قدم بگذاری (فروآمدن: پایین آمدن) / ۲. **طلب (وادی طلب):** اولین قدم در تصوف است و آن حالتی است که در دل سالک پیدا می‌شود و او را به جست‌وجوی معرفت و حقیقت وامی‌دارد. / ۳. **صد:** نماد کثرت و مجاز از زیادی / ۴. **تَعَب*:** رنج و سختی / ۵. **مال انداختن:** کنایه از رها کردن مال و ثروت / ۶. **مُلک:** پادشاهی و فرمانروایی (مُلک درباختن: کنایه از کنار نهادن قدرت و مقام) (ممکن است «مُلک» باشد؛ به معنی آن چه در تصرف کسی است، مجاز از مال و ثروت و مادیات.)

چون فروآیی^۱ به وادی طلب^۲ / پیش آید هر زمانی صد^۳ تَعَب^۴ مال اینجا بایدت انداختن^۵ / ملک^۶ اینجا بایدت درباختن

معنی: وقتی به بیابان طلب وارد شوی؛ در هر لحظه رنج و گرفتاری‌های زیادی در برابرت ظاهر می‌شود. در این مرحله لازم است ثروت و قدرت را رها کنی.

مفهوم: توصیف وادی اول / سختیهای فراوان وادی طلب / ترک تعلقات و دلبستگیهای مادی در مرحله طلب /

آرایه: تشبیه: طلب به وادی / مراعات نظیر: مال و ملک /

دستور: نقش دستوری «ت» در «پیشیت» و «بایدت»: به ترتیب: مضاف‌الیه (پیش تو) و متمم (برای تو لازم است). /

وادی دوم [عشق]

۱. **وادی عشق:** بزرگترین و خطرناک‌ترین مرحله عرفان، این وادی معیار سنجش عرفان است / **آید:** می‌شود (فعل اسنادی است و «پدید» مسند است). / **۳. آتش:** استعاره از عشق (غرق آتش شدن: عاشق شدن، وجودی پر از عشق داشتن، کنایه) / **۴. گرم‌رو:** مشتاق، به شتاب رونده و چالاک، کوشا / **۵. سرکش:** نافرمان، تسلیم‌ناپذیر (کنایه) /

غرق آتش^۳ شد کسی کانجا رسید

بعد از این، وادی عشق^۱ آید^۲ پدید

گرم‌رو^۴، سوزنده و سرکش^۵ بود

عاشق آن باشد که چون آتش بود

معنی: بعد از بیابان طلب، صحرای عشق آشکار می‌شود و کسی که بتواند به این جا برسد، آتش عشق تمام وجودش را فرامی‌گیرد. عاشق واقعی کسی است که مثل آتش مشتاق، پُر از سوز و گداز و تسلیم‌ناپذیر باشد

مفهوم: در وادی دوم سالک عاشق می‌شود / در وادی دوم، عشق مثل آتش، عاشق را می‌سوزاند. / عاشق واقعی مثل آتش نآرام و بی‌قرار است.

آرایه: متناقض‌نما: غرق آتش شدن / تشبیه: عشق به وادی – عاشق به آتش (مصراع آخر وجه شبه است) / **مراعات نظیر:** آتش، گرم‌رو و سوزنده / **استعاره (اضافه استعاری):** در آتش غرق شدن / **تشخیص:** آتش؛ چون گرم‌رو و سرکش (نافرمان) است!

وادی سوم [معرفت]

۱. **بنمایدت پیش نظر:** پیش نظرت آشکار می‌شود («ت: مضاف‌الیه) / **۲. معرفت:** شناخت، علم و دانش (معرفت را: از معرفت، رای متممی؛ «را»ی فک اضافه هم می‌توان دانست: وادی بی‌پا و سر معرفت) / **۳. بی‌پا و سر:** کنایه از وسیع و بی‌انتها / **۴. سپهر:** آسمان / **این ره** **عالی صفت:** استعاره از راه پرارزش سیر و سلوک (**عالی صفت:** والا، شگرف) / **۶. بینا شود:** آگاه می‌شود (کنایه) / **۷. قدر:** اندازه، ارزش و اعتبار، مرتبه و منزلت / **۸. باز یابد:** پیدا می‌کند، به دست می‌آورد، می‌فهمد (کنایه) / **۹. صدر:** طرف بالای مجلس، جایی از اتاق و مانند آن که برای نشستن بزرگان مجلس اختصاص می‌یابد؛ مجازاً ارزش و اعتبار /

معرفت^۲ را وادی بی‌پا و سر^۳

بعد از آن بنمایدت پیش نظر^۱

از سپهر^۴ این ره عالی صفت^۵

چون بتابد آفتاب معرفت

باز یابد^۸ در حقیقت صدر^۹ خویش...

هر یکی بینا شود^۶ بر قدر^۷ خویش

معنی: بعد از وادی عشق، بیابان بی‌انتهایی از معرفت در مقابل چشمان تو ظاهر می‌شود. وقتی آفتاب معرفت از آسمان راه والای عرفان بر سالکان بتابد (سالک به مرحله شناخت برسد)، هر سالکی بر ارزش و اعتبار خودش آگاهی پیدا می‌کند و در حقیقت جایگاه والای خودش را به دست می‌آورد. **مفهوم:** وادی معرفت بسیار وسیع و بی‌انتهاست / جلوه معرفت، حقایق را بر سالکان راه عشق روشن می‌سازد / در وادی معرفت سالک ارزش و اعتبار والای خودش را درک می‌کند.

آرایه: تشبیه: معرفت به وادی – معرفت به آفتاب / **مراعات نظیر:** پا و سر – تابیدن آفتاب و سپهر / **جناس:** قدر و صدر / **ایهام:** در حقیقت: حقیقتاً یا حقیقت و راه عرفان

وادی چهارم [استغنا]

۱. **استغنا***: بی‌نیازی، در اصطلاح، بی‌نیازی سالک از هر چیز جز خدا / **۲. دعوی***: ادّعا، ادّعی خواستن یا داشتن چیزی؛ «معنی» و «دعوی» دو مفهوم متقابل و متضاد هستند. معنی، حقیقتی است که نیاز به اثبات ندارد و دعوی لافی است تهی از معنی. / **۳. معنا***: مقصود و مراد، حقیقت / **۴. جنت***: بهشت، فردوس (منظور از هشت جنت، هشت طبقه بهشت است که به ترتیب عبارت‌اند از: خلد، دارالسلام، دارالقرار، جنت عدن، جنت المأوی، جنت النعیم، علّیین و فردوس) / **۵. مرده بودن***: کنایه از بی‌ارزش بودن / **۶. دوزخ***: جهنم (مقصود از هفت دوزخ، درکات هفت‌گانه جهنم است: سقر، سعیر، لُطی، حُطَمه، جحیم، جهنم، هاویه) / **۷. افسرده***: منجمد، سرمازده [افسرده بودن: کنایه از بی‌ارزش بودن] /

بعد از این وادی استغنا^۱ بود نه درو دعوی^۲ و نه معنا^۳ بود

هشت جنت^۴ نیز اینجا مرده‌ای است^۵ هفت دوزخ^۶ همچو یخ افسرده‌ای^۷ است

معنی*: بعد از وادی معرفت، بیابان استغنا و بی‌نیازی است که در آن نه ادعا و نه معنا (هیچ چیزی) برای سالک ارزش و اهمیتی ندارد. در این مرحله، هشت طبقه بهشت و هفت طبقه جهنم برای سالک فاقد روح و اهمیت است!

مفهوم*: ترک ادعاها، دلبستگیها و همه تعلقات در مرحله استغنا / بی‌نیازی و دل‌کندن از هرچه غیرخداست در مرحله استغنا / عارفان حقیقی نه به بهشت اهمیتی می‌دهند و نه از جهنم هراسی دارند.

آرایه*: تشبیه: استغنا به وادی – هشت جنت به مرده – هفت دوزخ به یخ / مراعات نظیر: هفت و هشت / تضاد: بُود و نه ... بُود – جنت و دوزخ – دوزخ و یخ / تناقض: یخ بودن دوزخ (جهنم) /

وادی پنجم [توحید]

۱. **توحید***: یگانه گردانیدن؛ در اصطلاح اهل حقیقت، تجرید ذات الهی است از آن چه فهم و گمان آدمی تصوّر کند. / **۲. آیدت***: برای آشکار می‌شود، به نزد تو می‌آید («ت» نقش متممی دارد). / **۳. تفرید***: دل خود را متوجه حق کردن، دل از علایق بریدن و خواست خود را فدای خواست ازلی کردن، فرد شمردن و یگانه دانستن خدا؛ تفرید را عطار در معنای گم شدن عارف در معروف به کار می‌برد؛ یعنی وقتی که در توحید غرق شد، آگاهی از این گمشدگی را گم کند و به فراموشی سپارد. / **۴. تجرید***: در لغت به معنای تنهایی گزیدن؛ ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرّب به خداوند؛ در اصطلاح تصوّف، خالی شدن قلب سالک از آن چه جز خداست. / **۵. روی***: چهره، مجاز از وجود / **۶. این بیابان***: استعاره از توحید / **۷. روی در کنند***: بگذرند، عبور کنند، کنایه / **۸. گریبان***: یقه، جیب / **۹. بر کنند***: بلند می‌کنند، بیرون می‌آورند (سر از یک گریبان بر کنند: به یگانگی و وحدت می‌رسند؛ کنایه)

بعد از این وادی توحید^۱ آیدت^۲ منزل تفرید^۳ و تجرید^۴ آیدت

روی‌ها^۵ چون زین بیابان^۶ در کنند^۷ جمله سر از یک گریبان^۸ بر کنند^۹

معنی*: بعد از وادی استغنا، وادی توحید، در مقابله ظاهر می‌شود که مرحله یگانه دانستن خدا و گم شدن در او و خالی شدن قلب از غیر اوست. وقتی سالکان از این بیابان (مرحله) می‌گذرند، همگی به یگانگی و وحدت می‌رسند.

مفهوم*: رسیدن به توحید (خداشناسی) / فرد شمردن و یگانه دانستن خدا / خالی شدن قلب از غیر خدا / گذر از مقام توحید و رسیدن به وحدت وجود

آرایه*: تشبیه: توحید به وادی – تفرید و تجرید به منزل / جناس: تفرید و تجرید – در و سر و بر – در کنند و بر کنند / تضاد: جمله و یک / مراعات نظیر: روی، سر و گریبان

وادی ششم [حیرت]

۱. حیرت: حیرانی، سرگشتگی، تعجب / ۲. آیدت: برای تو می‌آید (فرامی‌رسد) / ۳. کار دائم درد و حسرت آیدت: کارت دائماً درد و حسرت می‌شود / ۴. مرد: مجاز از انسان (مرد حیران: سالک حیرت‌زده) / ۵. تحیر: سرگشتگی، حیرت / ۶. گم کرده راه: کنایه از حیرت‌زده و سرگردان

کار دائم درد و حسرت آیدت^۲

بعد از این وادی حیرت^۱ آیدت^۲

در تحیر^۵ مانده و گم کرده راه^۶

مرد^۴ حیران چون رسد این جایگاه

معنی: بعد از وادی توحید، بیابان حیرت در برابر ظاهر می‌شود و کار تو پیوسته درد و حسرت می‌شود. سالک وقتی به این مرحله می‌رسد حیران و سرگردان می‌شود.

مفهوم: اوج درد و حیرت و سرگشتگی سالک در وادی ششم (حیرت)

آرایه: تشبیه: حیرت به وادی / جناس: حیرت و حسرت (جناس ضعیف) / واج آرایی: صامت «د» و «ر» /

دستور: نوع ترکیب «مرد حیران»: وصفی / نوع فعل «رسد»: مضارع التزامی (برسد) / نقش «ت» در دو مصراع؟: مصراع اول، متمم: وادی حیرت برای تو می‌آید؛ مصراع دوم مضاف‌الیه: کار تو دائم درد و حسرت می‌شود. / نقش دستوری «درد» در مصراع دوم: مسند

وادی هفتم [فقر و فنا]

۱. فقر: درویشی (در اصطلاح عرفانی، فانی فی الله و نیستی سالک و بیرون آمدن از صفات خود است و این نهایت سیر و مرتبه کاملان است.) / ۲. فنا: نابودی، نیست شدن (در اصطلاح تبدیل صفات انسانی به صفات الهی.) / ۳. کی بود روا؟: هرگز روا نیست (پرسش انکاری) / ۴. روا: جایز، شایسته / ۵. صد هزاران: اغراق و نماد کثرت و مجاز از تعداد بسیار زیاد / ۶. سایه: استعاره از موجودات و پدیده‌ها (جاوید: ابدی) / ۷. گم شده: فانی و محو شده (کنایه) / ۸. خورشید: استعاره از خداوند

کی بود^۳ این جا سخن گفتن روا^۴

بعد از این وادی فقر^۱ است و فنا^۲

گم شده^۷ بینی ز یک خورشید^۸، تو

صد هزاران^۵ سایه^۶ جاوید، تو

معنی: بعد از وادی حیرت، مرحله فقر و نیستی وجود دارد که سخن گفتن در آن هرگز جایز نیست (سالک فانی و خاموش می‌شود / سخن گفتن از آن اینجا جایز نیست!). در این مرحله، موجودات و پدیده‌های بسیاری را می‌بینی که مثل سایه در نور وجود خداوند، محو و جاودانی می‌شوند (به خدا پیوسته و با او یکی می‌شوند)

مفهوم: توصیف وادی هفتم / جاودانه شدن عاشق با فنا شدن در وجود معشوق / رسیدن کثرت (موجودات) به وحدت (ذات الهی) / پیوستن عاشق به معشوق و یکی شدن با او

آرایه و دستور: مراعات نظیر: سایه و خورشید – صد هزار و یک / تشبیه: وادی فقر – وادی فنا / مفهوم «آن» در صد هزاران: نشانه جمع

۱. منزل: وادی، مرحله / ۲. از پا درآمدند: ناتوان شدند، مردند (کنایه) / ۳. زاری زار: خواری، با بدترین وضع، کنایه / ۴. جان سپردند: مردند (کنایه) / ۵. همت: اراده قوی، خواست، در اصطلاح عرفانی توجه طالب با جمیع قوای روحانی به جانب حق برای حصول کمال خود یا دیگری. /

مرغان از این همه سختی وحشت کردند. برخی در همان نخستین منزل^۱ از پا درآمدند^۲ و بسیاری در دومین منزل به زاری زار^۳

جان سپردند^۴ اما آنان که همت^۵ یارشان بود، پیش‌تر می‌رفتند. روزگار سفر، سخت دراز شد.

آرایه: استعاره و تشخیص: همت یارشان بود /

دستور: نوع ترکیب «این همه سختی»: وصفی / نقش دستوری «زاری زار»: متمم / نوع ترکیب «یارشان»: اضافی / نوع ترکیب «روزگار سفر»: اضافی / نقش دستوری «سخت»: قید /

۶. قلیل: کم، اندک / ۷. در ربود: فرا گرفت (کنایه) / ۸. سروش*: پیام آور، فرشته پیام آور. / ۹. در خویشتن بنگرید: به خود توجه کنید (کنایه) / ۱۰. از خواب پریدند: بیدار شدند (کنایه) /

این عده قلیل چون بر بالای کوه آمدند، روشنایی خیره کننده‌ای دیدند؛ اما از سیمرغ خبری نبود. مرغان از خستگی و ناامیدی بی حال و ناتوان بر زمین افتادند و همگی را خواب در ربود. در خواب سروش^۸ غیبی به آنها گفت: «در خویشتن بنگرید؛^۹ سیمرغ حقیقی همان شما هستید. ناگهان از خواب پریدند^{۱۰}. سختی‌ها و رنج‌ها را فراموش کردند و به شادمانی در یکدیگر نگرستند.»
دستور: نقش دستوری «روشنایی خیره کننده»: گروه مفعولی / نقش دستوری «خواب» در «همگی را خواب در ربود»: نهاد

۱. سی مرغ: نماد اولیاءالله، نماد سالکانی که راه عرفان را تا پایان طی می کنند / ۲. سیمرغ: نماد حق و خدا / ۳. محو کسی شدن: فنا شدن از صفات خویش و مجذوب او شدن، طوری که همه اعمال مطابق اراده او باشد (کنایه) / ۴. بر دوام: مداوم، همیشه / ۵. سایه: استعاره از سی مرغ یا موجودات / ۶. خورشید: استعاره از خداوند (گم شدن سایه در خورشید: کنایه از یکی شدن) / ۷. والسلام: سخن به پایان رسید؛ شبه جمله و کوتاه شده «والسلام علیکم و رحمه الله وبر کاته» / ۸. منطق الطیر: زبان مرغان؛ مثنوی عرفانی، سروده شیخ فریدالدین عطار نیشابوری

بی شک این سی مرغ آن سیمرغ^۲ بود

چون نگه کردند آن سی مرغ^۱ زود

بود خود سیمرغ، سی مرغ تمام

خویش را دیدند سیمرغ تمام

سایه^۵ در خورشید^۶ گم شد والسلام^۷

محو^۳ او گشتند آخر بر دوام^۴

ابیات درسی برگرفته از منطق الطیر^۸، عطار نیشابوری

معنی: وقتی آن سی پرنده، بلافاصله با دقت به خودشان توجه کردند؛ (فهمیدند که) این سی مرغ (خودشان) همان سیمرغ است. فهمیدند که خودشان سیمرغ حقیقی هستند و سیمرغ، خودش، همین سی پرنده‌ای که به کمال رسیده بودند، بود. پرندگان برای همیشه در وجود سیمرغ فانی شدند؛ و وجود سایه مانند آنها در خورشید وجود حق، محو گردید.

مفهوم: فنا شدن وجود عاشق در معشوق و یکی شدن آنها. / از کثرت به وحدت رسیدن / اتحاد عاشق و معشوق / خودشناسی راه خداشناسی

آرایه: جناس: زود و بود – سیمرغ و سی مرغ / تضاد: سایه و خورشید / تکرار: سی مرغ /

دستور: نقش دستوری «خود»: بدل / نقش دستوری «سیمرغ تمام»: مسند («دیدند» فعل اسنادی به معنی پنداشتن) / تعداد جمله-های بیت آخر: ۳ تا

گروه‌های مهم املائی

هدهد و شانه به سر / اطراف و اکناف / کوه قاف / گلزار باصفا / عذر و بهانه / معذور داشتن از سفر / شست دست / فال و قرعه / وادی طلب / تعب و رنج / وادی بی‌پا و سر / سپهر این ره عالی صفت / صدر مجلس / استغنا و بی‌نیازی / دعوی و معنی / منزل تفرید و تجرید / مرد حیران / حیرت و تحیر / عده قلیل / سروش غیبی / محو و فنا / طرب بی‌تعب / حرص و آز / طاووس باغ خلد / وصلت و فرقت / فراز و بلندی / نسخه نامه الهی /

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱. معنای واژه‌های «قبا»، «تعَب» و «تَجْرِید» را با توجه به بیت‌های زیر بنویسید.

پاسخ: قبا: لباس، نوعی جامه جلویاز که پس از پوشیدن، دو طرف قسمت پیش را با دکمه می‌بندند / **تعَب***: رنج و سختی / **تَجْرِید***: در لغت به معنای تنهایی گزیدن؛ ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرّب به خداوند؛ در اصطلاح تصوّف، خالی شدن قلب سالک از آن چه جز خداست.

الف) سرو و مهت نخوانم، خوانم، چرا نخوانم؟ هم ماه با کلاهی، هم سرو با قباپی (فرخی سیستانی)

تحلیل بیت: سرو: نماد راست‌قامتی / مه: مخفف ماه، نماد زیبایی / چرا نخوانم؟: باید بخوانم (پرش تأکید) / با کلاه بودن: کنایه از بزرگ و بااقتدار بودن / با قبا بودن: کنایه از بزرگی و زیبایی / تشبیه: معشوق به سرو و ماه / تضاد: خوانم و نخوانم / تناسب: کلاه و قبا
معنی: من تو را سرو و ماه به حساب نمی‌آورم! می‌آورم! چرا نیاورم؟! تو هم مثل ماه زیبا و باشکوه هستی و هم مثل سرو خوش قد و قامت و بزرگ هستی!
مفهوم: وصف زیبایی و شکوه معشوق

ب) در این مقام، طرب بی‌تعَب نخواهید دید که جای نیک و بد است این سرای پاک و پلید (سنایی)

تحلیل بیت: مقام: مرتبه، منظور زندگی دنیایی است / طرب: شادی / سرا: خانه، منزل / پلید: ناپاک (سرای پاک و پلید: استعاره از دنیا) / تضاد: طرب و تعب - نیک و بد - پاک و پلید / جناس: طرب و تعب / متناقض‌نما: سرای پاک و پلید
معنی: در زندگی دنیوی شادی بدون رنج پیدا نخواهید کرد؛ چون در این دنیای پاک و کثیف، خوب و بد با هم آمیخته است.
مفهوم: آمیختگی نیش و نوش دنیا با هم / دنیا جای آسایش نیست

ج) اولاً تجرید شو از هر چه هست وانگهی از خود بشو یکبار دست (اسیری لاهیجی)

تحلیل بیت: دست شستن: کنایه از ترک کردن / جناس: هست و دست
معنی: (در راه عرفان) اولاً از همه تعلقات دوری کن، ثانیاً هوای نفس و وجود مادی خودت را نیز یکباره رها کن.
مفهوم: توصیه به دوری از تعلقات دنیایی در راه عشق / اولین قدم در راه سلوک ترک تعلقات و وجود مادی است.

۲- اجزای بیت زیر را طبق زبان معیار مرتّب کنید؛ سپس نقش دستوری هر جزء را بنویسید.

«بعد از این وادی حیرت آیدت کار دائم درد و حسرت آیدت»

پاسخ: بعد از این وادی حیرت برای تو (پیش) می‌آید و کار تو دائم درد و حسرت آید (می‌شود)

قید / نهاد / مضاف‌الیه / متمم / فعل ناگذر / نهاد / مضاف‌الیه / قید / مسند / معطوف به مسند / فعل اسنادی

۳- متن زیر را با توجه به «نقش‌های تبعی» بررسی کنید.

ما پرندگان را نیز پیشوا و شهر یاری است. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد.

پاسخ: ما پرندگان را نیز پیشوا و شهر یاری است. نامش سیمرغ است و در پس کوه قاف، بلندترین کوه روی زمین، بر درختی بلند آشیان دارد.

بدل از ما معطوف به پیشوا بدل از کوه قاف

قلمرو ادبی

۱- با توجه به متن درس، هر یک از پرندگان زیر نماد چه کسانی هستند؟

■ بلبل: نماد انسانهای ظاهربین، نماد کسانی که گرفتار عشقهای مجازی و زمینی هستند.

■ باز: نماد دنیاپرستان و مقامدوستان

۲. «وجه شبه» را در بیت زیر، مشخص کنید؛ توضیح دهید شاعر برای بیان وجه شبه، از کدام آرایه‌های ادبی دیگر بهره گرفته است؟

«عاشق آن باشد که چون آتش بُود گرم رو، سوزنده و سرکش بُود»

وجه شبه: گرم رو، سوزنده و سرکش - شاعر در این وجه شبه از آرایه‌های کنایه (گرم رو، سوزنده و سرکش)، مراعات نظیر (گرم رو و سوزنده و سرکش) و تشخیص (گرم رو و سرکش بودن آتش) بهره گرفته است.

۳- درباره تلمیح به کار رفته در بیت زیر توضیح دهید.

ز نیرنگ هوا و از فریب آرز خاقانی دلت خلد است؛ خالی ساز از طاووس و شیطان (خاقانی)

پاسخ: به این ماجرا اشاره دارد که طاووس پرنده‌ای بهشتی بود؛ شیطان خود را به شکل ماری درآورد و به پای طاووس پیچید و وارد بهشت شد و حضرت آدم و حوا را فریب داد. علت زشتی پای طاووس به خاطر پیچیدن مار دور آن است!

تحلیل: آرز: حرص و طمع / خلد: بهشت / طاووس: نام پرنده‌ای، نماد زیبایی، در این درس نماد اهل ظاهر که فقط به خاطر پاداش عبادت می‌کنند.

معنی: ای خاقانی! دلت مثل بهشت پاک است. بنابراین با دوری از هوس و طمع، آن را از طاووس و شیطان (آلودگی) خالی نگهدار!

مفهوم: گوشزد کردن ارزش دل / توصیه به پاک نگهداشتن دل / دوری از هوا و هوس و تعلقات دنیوی /

قلمرو فکری

۱- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

گل اگر چه هست بسی صاحب جمال / حُسن او در هفته‌ای گیرد زوال (عطار)

پاسخ: معنی: اگر چه گل بسیار زیباست؛ اما، زیبایی او در مدت کوتاهی از بین می‌رود.

مفهوم: زیبایی‌های ظاهری ناپایدار هستند.

۲- بیت زیر با کدام بیت از درس ششم مناسبت دارد؟ دلیل خود را بنویسید.

شیر مردی باید این ره را شگرف زانکه ره دور است و دریا ژرف ژرف (عطار)

پاسخ: با بیت سیزدهم (نی حدیث راه پر خون می‌کند / قصه‌های عشق مجنون می‌کند)

- در هر دو بیت به دشواریهای راه عشق اشاره شده است و این که فقط عاشقان حقیقی می‌توانند راه دشوار عشق را بپیمایند.

۳- هر بیت زیر، یادآور کدام وادی از هفت وادی است؟

الف) وُصلت آن کس یافت کز خود شد فنا هر که فانی شد ز خود، مردانه است. (عطار)

پاسخ: وادی هفتم: فقر و فنا

[[تحلیل بیت: از خود شد فنا: تعلقات مادی را کنار گذاشت و خودش را فراموش کرد (کنایه) / فانی: نیست شونده، کسی که در راه شناخت حق و وصال به معشوق از خود درگذرد و در معشوق فنا شود تا بدو بقا پذیرد. /

معنی: کسی به وصال معشوق رسید که خودش را فراموش کرد و هر کسی که از خود و تعلقاتش جدا شد سالک حقیقی است

مفهوم: شرط وصال ترک وجود مادی و تعلقات است [[

ب) دل چه بندی در این سرای مجاز؟ همت پست کی رسد به فراز؟ (سنایی)

پاسخ: وادی اول؛ طلب (مال اینجا بایدت ...)

[[تحلیل بیت: دل بستن: کنایه از علاقه‌مندی (دل چه بندی؟: نباید دل ببندی (پرشش انکاری) / / مجاز: غیر حقیقی (سرای مجاز: خانه عاریتی؛ کنایه از دنیا) / فراز: بلندی، اوج /

معنی: به این دنیای دروغین وابسته نشو؛ چون اراده‌های پست و ضعیف نمی‌توانند به بلندی برسند.

مفهوم: کسی که دلبسته تعلقات دنیوی است نمی‌تواند به کمال (وصال جانان) برسد. [[

پ) چشم بگشا به گلستان و بین جلوه آب صاف در گل و خار (هاتف اصفهانی)

پاسخ: وادی پنجم: توحید

[[تحلیل بیت: چشم بگشا: دقت کن (کنایه) / گل و خار: مجاز از همه گیاهان یا کل وجود یک گل / تضاد: گل و خار / تناسب: گل، خار، گلستان

معنی: با دقت به باغ و گلزار نگاه کن و بین که آب صاف و زلال چگونه در گلها و گیاهان در رنگ‌های مختلفی نمایان شده است!

مفهوم: وحدت وجود / سر منشأ تمام رنگهای گلها و گیاهان باغ، آب است! [[

۴- با توجه به آیه شریفه و سروده زیر، تحلیلی کوتاه از داستان «سی مرغ و سیمرغ» ارائه دهید.

*وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ. وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ: (الذاریات/آیات ۲۰ و ۲۱)

و در روی زمین برای اهل یقین، نشانه‌هایی است و در وجود شما [نیز] نشانه‌هایی است؛ پس چرا نمی‌بینید؟

*ای نسخه نامه الهی، که تویی وی آینه جمال شاهی، که تویی

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست در خود بطلب هر آنچه خواهی، که تویی. (نجم رازی)

پاسخ: آیه شریفه و دو بیت شعر بر این نکته اشاره دارند که خودشناسی مقدمه خداشناسی است و اگر انسان خودش را بشناسد خواهد فهمید که وجود انسان جلوه‌گاه خداست و همه کمالات در وجودش نهفته است. در داستان عطار نیز پرندگان پس از طی مراحل گوناگون و تحمل دشواریهای فراوان دریافتند که آنچه را که در بیرون از خود جست‌وجو می‌کردند در واقع در وجودشان بوده است و در نهایت سیمرغ را در وجود خود یافتند و با او یکی شدند.

[[نسخه: نوشته، مکتوب، رونوشت، سیاهه و صورت

معنی: ای انسان که رونوشت کتاب آفرینش خداوندی هستی و ای کسی که نشان‌دهندی زیبایی شاهانه هستی، چیزی در جهان وجود ندارد که در وجود تو نباشد! پس به دنبال هر چه هستی در وجود خودت جست و جو کن!

مفهوم: انسان اشرف مخلوقات است / وجود انسان جلوه‌گاه خداست / همه کمالات در وجود انسان نهفته است. [[

درس چهاردهم: گنج حکمت (کلان‌تر^۱ و اولی‌تر^۲)

۱. کلان*: دارای سن بیشتر | کلان‌تر: بزرگ‌تر، درشت‌تر | ۲. اولی*: شایسته؛ (اولی‌تر*: شایسته‌تر، با آن که «اولی» خود صفت تفضیلی است، در گذشته به آن «تر» افزوده‌اند) / ۳. اُشتر: شتر / ۴. مصاحبت*: هم‌نشینی، هم‌صحبت داشتن / ۵. وجه: برای، حیث، جهت / ۶. زاد*: توشه، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می‌برند، سن و سال / ۷. توشه: زاد، طعام و خوراک اندک / ۸. گِردِه*: قرص نان، نوعی نان / ۹. مخاصمت*: دشمنی، خصومت [نزاع، مجادله، عداوت] / ۱۰. آخرالامر: سرانجام، در نهایت / ۱۱. زاد: سن و سال (جناس تام با «زاد» به معنی توشه در سطر اول)

اشتری^۳ و گرگی و روباهی از روی مصاحبت^۴ مسافرت کردند و با ایشان از وجه^۵ زاد^۶ و توشه^۷، گِردِه‌ای^۸ بیش نبود. چون زمانی برفتند و رنج راه در ایشان اثر کرد، بر لب آبی نشستند و میان ایشان از برای گِردِه مخاصمت^۹ رفت. تا آخرالامر^{۱۰} بر آن قرار گرفت که هر کدام از ایشان به زاد^{۱۱} بیشتر، بدین گِردِه خوردن اولی‌تر.

معنی: شتری و گرگی و روباهی از روی دوستی و هم‌صحبتی که داشتند با هم به سفر رفتند و توشه راهشان فقط یک گِردِه نان بود. وقتی مدتی راه رفتند و خسته شدند؛ بر لب آبی نشستند و بین آن‌ها برای خوردن گِردِه نان، بحث و دشمنی درگرفت. تا سرانجام توافق کردند که هر کدام از آن‌ها که سن و سال بیشتری داشته باشد؛ برای خوردن این گِردِه نان شایسته‌تر است.

۱. تعالی: بلند مرتبه / ۲. موضع: مکان، جای / ۳. چراغ فرا می‌داشتم: چراغ را بالای سر نگه می‌داشتم / ۴. اعانت*: یاری دادن، یاری / ۵. مقالات*: جمع مقالت؛ گفتارها، سخنان / ۶. سندبادنامه: از کتاب‌های داستانی قدیم که موضوع آن را از موضوعات کتاب سندباد، حکیم هندی، دانسته‌اند.

گرگ گفت: «پیش از آنکه خدای – تعالی^۱ – این جهان بیافریند، مرا به هفت روز پیش‌تر مادرم بزاد!» روباه گفت: «راست می‌گویی؛ من آن شب در آن موضع^۲ حاضر بودم و شما را چراغ فرا می‌داشتم^۳ و مادرت را اعانت^۴ می‌کردم!» اشتر چون مقالات^۵ گرگ و روباه بر آن گونه شنید، گردن دراز کرد و گِردِه بر گرفت و بخورد و گفت: «هر که مرا ببیند، به حقیقت داند که از شما بسیار کلان‌ترم و جهان از شما زیادت دیده‌ام و بار بیشتر کشیده‌ام!»

(سندبادنامه^۶، ظهیری سمرقندی)

معنی: گرگ گفت: پیش از آن که خداوند بلندمرتبه، این جهان را بیافریند؛ هفت روز قبل از آن مادرم من را به دنیا آورد. روباه گفت: راست می‌گویی، من آن شب آن جا بودم و برای شما چراغ نگه می‌داشتم و به مادرت کمک می‌کردم! وقتی شتر سخنان گرگ و روباه را آن گونه شنید؛ گردن دراز کرد و گِردِه نان را گرفت و خورد و گفت: هر کس هیکل من را ببیند، به درستی متوجه می‌شود که از شما بسیار بزرگ‌ترم و از شما بیشتر عمر کرده‌ام (تجربه بیشتری دارم) و زحمت بیشتری کشیده‌ام.

مفهوم: انتقاد از لاف زدن / سرزنش مجادلات و کارهای بی‌ارزش / بزرگی به رفتار است، نه گفتار / دروغگو همیشه برنده نیست!

گروه‌های مهم املائی

مصاحبت و هم‌نشینی / وجه زاد و توشه / مخاصمت و دشمنی / اعانت و یاری / مقالات گرگ و روباه